

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین. حادثه‌ی مولمه‌ی شهادت فرهیخته‌ی بزرگوار دانشمند معظم آقای فخری‌زاده رحمه‌الله علیه و بعض همراهان ایشان، حقیقتاً موجب تأسف و تأثر فراوان است. کسانی که نقش مفید و مؤثر در پیش‌رفت و تعالی کشور دارند. فقدان آن‌ها دردآور هست. البته این فقدان‌ها اگرچه موجب تأسف و تأثر هست اما موجب ناامیدی، یأس و دست برداشتن از اهداف و آرمان‌های بلند مردم مسلمان و علاقه‌مند به تعالی و ترقی و اقتدا کنندگان به اهل بیت علیهم السلام ندارند. اسلام بخصوص مذهب تشیع تقریباً از همان اوایل پیدایش با این جور مشکلات دست و پنجه نرم کرده و مواجهه بوده و بزرگان و اولیاء اسلام و مؤمنان راستین هیچ‌گاه حالت تبانی و سستی پیدا نکردند. حالا هم همین‌طور است. بخصوص بعد از آن که می‌بینیم امثال این عزیزان بحمدالله، به لطف خدای متعال فراوان هستند. عرض کردم، وقتی شهید بهشتی رضوان‌الله تعالی علیه را ترور کردند یک شعار مردمی رواج پیدا کرده بود که مردم در شعارهای خودشان می‌گفتند: دشمن در چه فکریه؟ ایران پر از بهشتیه.

بله شما یک نیروی خیلی عزیز و بزرگی را از دست ما گرفتید اما این جور نیست که نیروی ما منحصر در او بوده است، بحمدالله امثال و اشباه هست. حالا بحمدالله به برکت این انقلاب نیروهای فرهیخته‌ی مجاهد بااخلاص بحمدالله وجود دارند، خدای متعال هم فرموده است که «ما نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» (بقره، ۱۰۶) بنابراین دشمن خیال نکند که با این ضربه‌های ناجوانمردانه‌ای که وارد می‌کند راه به جایی خواهد برد. نه، غیر از این که شقاوت و آبروی خودش را از بین می‌برد و شقاوت برای خودش ایجاد می‌کند و انحطاط در اذهان مستضعفین و مسلمین و این‌ها برای آن‌ها ایجاد می‌شود، نتیجه‌ی دیگری نخواهند گرفت. ما به خدای متعال شکوی می‌کنیم این عداوت‌های اعداء را از خدای متعال می‌خواهیم که به زودی زود ان شاءالله این مصائب را ان شاءالله به پیروزی‌های بزرگ تبدیل بفرماید. و کید اعداء و مکر آن‌ها را به خودشان باز گرداند و این نکته را هم باید به آن توجه بکنیم که خدای متعال راجع به شیطان در قرآن شریف فرموده که شیطان عدو شماس است «فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» (فاطر، ۶) یعنی اگر دیدید کسی دشمن شما هست شما هم او را دشمن بگیرید، و الان برای ما روشن است که خب این صهیونیست‌ها، این حکومت جائر آمریکا و سران حکومت‌های بسیاری از کشورهای اروپایی یا مرتجعین منطقه، این‌ها دشمنان ما هستند، «فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» باید این‌ها را ما هم دشمن

بگیریم و در مراودات مان، در مسائل مان، حتماً باید به این مسئله توجه داشته باشیم و از آن‌ها خیر نخواهیم برای پیشرفت مملکت دل به آن‌ها نبندیم، باید به آن امکانات داخلی خودمان و دانشمندان خودمان تکیه کنیم البت تعامل در جاهایی که مشکلی ندارد محذوری ندارد این عقلانی است و درست است و شرعاً منع نفرمودند. این شهادت را خدمت حضرت بقیه‌الله الاعظم ارواحنا فدا، رهبری معظم و همه‌ی عزیزان و گرامیان که در این سوگ عزادار شدند تسلیت عرض می‌کنیم و تبریک عرض می‌کنیم شهادت آن‌ها را برای خود آن‌ها، برای خانواده‌های آن‌ها، برای سرافرازی مردم و ثواب یک سوره‌ی مبارکه‌ی حمد و سه بار سوره‌ی مبارکه‌ی توحید و یک صلوات را تقدیم می‌کنیم خدمت آن بزرگوار و بعض همراهانی که با ایشان بودند و به درجه‌ی شهادت نائل شدند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴) إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵) اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (۷)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)

بحث در وجوه تخلص از این اشکال بود که در مواردی که اکراه به فرد تعلّق نگرفته مستقیماً و مباشرةً، بلکه اکراه بر جامع قرار گرفته، گفته‌ی إِفْعَلْ احدهما و الا فَعَلْتَك. در این جور موارد از یک طرف خب روشن است که مثلاً هر کدام از آن افراد را بیاید انجام بدهد در یک مواردی، مثل این که گفته‌ی بَعِ إِمَّا هَذَا و إِمَّا ذَاكَ. إِفْعَلْ هَذَا، این بیع را انجام بده یا فلان کار را انجام بده، یا منزلت را بفروش یا زوجهات را طلاق بده مثلاً و الا فَعَلْتُ كَذَا. در این جا خب گفته می‌شود از یک طرف هر کدام از این‌ها را انجام بدهی باطل است، اثر بار نمی‌شود. از یک طرف گفته می‌شود خب اکراه بر جامع واقع شده به فرد واقع نشده پس هر کدام را که انجام دارد می‌دهد آن را به اختیار است اکراه بر آن نیست پس باید بگوییم درست است. ما الوجه در این که می‌گوییم باطل است؟

خب بیاناتی تا حالا گفته شد. بیان دیگری که در این مقام گفته شده به نحوی که نقوض آن هم برطرف بشود فرمایش حضرت امام قدس سره در بیع ایشان هست. ایشان می‌فرمایند که ما قبول داریم، امر یا اکراه یا اضطرار از جامع به فرد سرایت نمی‌کند. این جور نیست که بگوییم اکراه به این فرد تعلّق گرفته. یا اضطرار به این فرد

تعلق گرفته. همان‌جور که در باب اوامر امر را می‌گوییم به طبیعت خورده می‌گوییم فرد مسقط امر است، نه این‌که امر به این فرد، این نمازی که شخص در خارج خوانده به همین نماز، این نماز که مسقط امر شده مثلاً، به خود این امر تعلق نگرفته. این را قبول داریم، ولی در عین حال می‌گوییم این فردی را که دارد در خارج می‌آورد این فرد عین مکروه علیه است و مکروه علیه عین این است؛ چون جامع عین فردش هست. و معقول نیست که در این‌جا کسی بگوید که این فردی را که دارد انجام می‌دهد حالا در آن مثال بیع انجام می‌دهد یا طلاق زوجه را مثلاً، یا بیع کتاب یا بیع خانه که مردش کرده، بگوید این‌ها مکروه علیه نیستند. این معقول نیست چرا؟ برای این که این فرد آن جامع و آن چیزی که اکراه بر آن واقع شده هست یا نیست؟ خب اگر فرد آن هست، آن عین این هست این هم عین آن است. پس نمی‌توانیم بگوییم این مکروه علیه نیست. این مکروه علیه است.

اما در عین حال اگر این افراد دارای یک خصوصیتی هستند که آن خصوصیات اثر دارد، یک آثاری بر آن بار است. این‌جا حدیث رفع باعث نمی‌شود آن خصوصیات برداشته بشود. مثلاً اگر مکروه گفته است یا مثلاً این کتابت را بفروش، یا این قرآن را بفروش. خب این‌جا فروش آن و فروش آن کتاب یا فروش این قرآن من حیث آنه بیع آن متاع یا این متاع است مورد اکراه است؛ اما از حیث این که این کتاب قرآن را به کافر اگر گفتیم اشکال دارد فروش آن، این‌جا نمی‌تواند این شخص بیاید بدهد به کافر، اگر به کافر فروخت می‌گوییم بیع باطل است چون مکروه علیه است ولی حرام هم انجام دادیم. چون بیع به کافر جزو مکاسب محرمه است. مکاسب محرمه هم این‌جور نیست که بیع صحیح باشد. بعضی از مکاسب محرمه در عین این‌که باطل هم هست حرام هم هست، مثلاً مثل بیع ربوی، هم باطل است و هم حرام است. بعضی بیع‌ها حرمت دارد ولی باطل نیست. مثلاً بیع عند النداء مثلاً. آن نقل و انتقال حاصل می‌شود ولی کار حرام انجام داده. بعضی از بیع‌ها حرام است نقل و انتقال هم حاصل نمی‌شود.

خب این‌جا هم ایشان می‌فرمایند که او نسبت به این که به کافر بفروش، اکراه به این نکرده، به بیع اکراه کرده. فلذا این خصوصیات... یا اگر مثلاً آمد گفت که یا این کار را بکن ... مثلاً گفت یا خمر بنوش یا این آب متنجس را بنوش، این‌جا بله هر کدام را انجام بدهد مکروه علیه است ولی این‌جا نمی‌تواند خمر را انتخاب بکند چرا؟ برای این‌که از یک طرف دلیل نهی می‌گوید لا تشرب الخمر، از یک طرف می‌دانیم دلیل رفع اثر برای چیست؟ برای این است که آن تخلص بتواند پیدا بکند از آن عقابی که ابعاد کرده بر آن مکروه. روشن است که این برای این جهت است و روشن است که اکراه مکروه این‌جور نیست که مفسده و ملاک حرمت را از بین ببرد. ملاک حرمت سر جایش هست. مفسده‌ی حرمت سر جایش هست، مفسده‌ی شرب خمر سر جایش هست. شارع از

آن طرف با رفع اکراه خواسته چه کار کند؟ خواسته راه مخلص قرار بدهد برای عبد. این جا عقل چه حکم می‌کند؟ می‌گوید جمعاً بین این که هم از آن فرار بکنی، هم آن مفسده دامن‌گیر تو نشود، این است که آن را انتخاب بکنی که مفسده‌ی آن کمتر است که آن مثلاً نجس باشد، آب متنجس باشد.

یا اگر گفته مثلاً خمر بنوش یا آب بنوش، خب این جا هم هکذا. یا اگر بین دو چیز او را مثلاً مخیر به اکراه کرده است که یا کتابت را بفروش به من یا باید زوجه‌ات را طلاق بدهی. که این جا می‌داند اگر زوجه‌اش را طلاق بدهد آن در اذیت و آزار فراوان قرار می‌گیرد. آبرویش مثلاً می‌رود. خب آن که نسبت به آبرو رفتن او و اذیت و آزار او در این جهت که این اکراه نکرده که، بنابراین این جا باید چی را انتخاب بکند؟ این جا مثل همان فروختن قرآن به کافر می‌ماند. این جا باید بیع را انتخاب بکند.

پس باید به این نکته توجه کنیم این نکته که حالا ایشان می‌فرمایند توی معمولاً کلمات ندیدیم که آن خصوصیتی که موجب اثر می‌شود، ایشان می‌فرماید که آن خصوصیات که موجب اکراه واقع نشده که بردارد. آن به عنوان بیع مورد اکراه است. فروختن، آن را بفروشد. آن‌ها سر جای خودش باقی می‌ماند فلذا در محاسبه‌ی شخص باید این جوری محاسباتی که گفتیم انجام بدهد.

س: این همان اثر آکد است دیگر؟ مثل دوران بین حرام پایین‌تر و بالاتر می‌ماند که یک نوع مرتبه‌ی بالاتری در یک فردی محقق است رفع اکراه فقط می‌خواهد مندوحه و تفصی ایجاد بکند می‌توانست بدهد مرحله‌ی بالاتر که از اول تفصی داریم پس فرد اقل را انتخاب بکند.

ج: چرا؟ صحبت بر سر این هست که چرا؟

س: وجه آن را امام تفسیر کرده، وجه آن این است که ادله‌ی رفع اضطرار و رفع اکراه بخاطر ایجاد تفصی هست و تو از اول نسبت به دو امری که یکی اقل است و یکی اکثر مؤونه هست نسبت به اقل و اکثر مؤونه نسبت به آن خصوصیت اکثریتش را تفصی اصلاً داریم پس ادله‌ی رفع چیزی تو درگیرش نیستی تا بخواهد بردارد آن را که درگیر آن هستی، آن حد سواء بین دو تا منظور است یعنی در مرحله‌ی نازل‌تر آن. نه اکثریت و خصوصیت بالاتر. حرمت نازل‌تری آن را توی تفصی نداری، رفع امتنانی می‌آید ایجاد تفصی می‌کند برای خودش و اما نسبت به مرحله‌ی بالاتر حرمت و مؤونه‌ی بالاتر آن اکثر تو اصلاً تفصی داری. چیزی نیست که بخواهد رفع بردارد آن را و آن را بر نمی‌دارد.

ج: نه مشکل آخر این بود که جامع عین فرد است، خب این عین فرد است آن هم عین فرد است.

س: آن را که حل کردیم.

ج: حالا چه جوری حل کردیم؟ همین جا را می‌خواهیم بگوییم، او می‌گوید آقا جامع عین فرد است. کلی عین فرد است. طبیعی عین فرد است. این گفته ادهما، این واقعاً ادهماست، نیست؟ این هم واقعاً ادهماست. با این که واقعاً این چنینی هست و شما هم از آن طرف چه گفتید؟ گفتید جامع عین فرد است این را گفتید که جامع عین فرد است. این را هم گفتید، خب از آن طرف پس چطور می‌آیید می‌گویید که این جا نباید آن را انتخاب بکنید. خب مکره علیه هست دیگر، عین آن هست. حرمتش برداشته شده.

س: فقط یک قید لَبّی برای ادله آمده؟؟؟ دیگر خیلی بیان‌شان نیاز به شرح خاصی ندارد یک قید لَبّی فقط آوردند که ادله‌ی اکراه فقط در جایی رفع می‌کند که شما مخلص نداشته باشید. مخلص به حلال داشته باشید حرام را رفع نمی‌کنید.

ج: چرا؟

س: چرای آن هم به خاطر این است که چون می‌دانیم که این بخاطر این است که مفسده بر نمی‌دارد فقط بخاطر این که برای شما یک در واقع آسانی ایجاد بکند، و الا مفاسد در جای خودشان باقی هستند چون می‌دانیم این را، جایی که مخلص داشته باشی بر نمی‌دارد.

ج: حکم عقل است. عقل دارد می‌گوید. و آن جاهایی هم که مثل این است که یک طرف، یک حرامی، یک اثری بر او بار است آن هم بر نمی‌دارد، ولو این که ... چرا؟ چون آن جهت مکره علیه نیست که مثلاً برود کتاب را به کافر ... یا سلاح برود مثلاً. به اعداء دین برود سلاح بفروشد. اکراه کرده که ... مثلاً به قول شما اکراه کرده که همه‌ی اموالت را بفروش. توی اموالش سلاح هست. این سلاح را نمی‌تواند برود بفروشد به اعداء دین. چون آن که این جهت را مورد اکراه قرار نداده که. بله اگر جز اعداء دین نباشد یا در قرآن می‌فرماید که جز کافر نباشد که به او بفروشی. این جا از باب اضطرار، و الا نه از باب اکراه. چون اکراه به این خصوصیت نشده.

س: نیاز به این مقدمه‌ی اخیره نیست عرض من همین است؟؟؟ همان را بگوییم کافی هست دیگر؟

ج: کدام را؟

س: همین که بگویی ادله‌ی رفع اکراه یک قیدی لَبّی دارد به جهت این که مفسده را واقعاً بر نمی‌دارد فقط برای مخلص هستند پس اگر شما جایی حرامی بود و مخلص به حلال داشتی، آن حرام هم مفسده‌اش باقی هست پس العقلُ یحکم که شما بروید سراغ آن مخلص. دیگر این مقدمه‌ی اخیره را نیاز ندارد.

ج: کدام بود؟

س: همین که شما فرمودید که به این جهات کاری ندارد. این را دیگر نیاز نداریم در تبیین آن.

ج: چرا، چون اگر اکراه روی این جهات هم می‌رفت بر می‌داشت.

س: نه، همین دیگر، اتفاقاً دقت آن در همین است که قید اکراه رفته، روی این جهات هم برود. ولی چون قید لبی داریم که اگر محرّمات مخلص داشتند برطرف نمی‌شدند شما باید بروید سراغ مخلص کافی است دیگر.

ج: نه، اگر.... چرا حرمت را برمی‌داشت دیگر.

س: نه دیگر به شرطی که مخلص نداشته باشی. چون مفسده را برنمی‌دارند فقط یک در واقع ترخیص و راحتی برای شما ایجاد می‌کند. پس اگر خلص داری باید آن مفسده‌ی واقعی را مراعات بکنی.

ج: چرا؟ شارع می‌گوید حرمتش را برداشتم.

س: نه دیگر.

ج: می‌گویم شارع می‌گوید برداشتم.

س: نه این مقدمه را باید مراعات بکنیم دیگر. که مفسده برداشته نمی‌شود. چون مفسده برداشته نمی‌شود پس فقط در جایی حرمت برداشته می‌شود که شما مخلصی نداشته باشید، در جایی که مخلص داشته باشید مفسده‌ی واقعی که سر جای خودش است پس باز عقل حکم می‌کند که اجتناب بکنی. به آن مقدمه‌ی اخیر دیگر احتیاجی نیست دیگر.

ج: نه این مقدمه‌ی اخیر، یعنی این مطلب ما نیاز به آن داریم، برای این که بگوییم اکراه برنمی‌دارد خصوصیات که ممکن است افراد داشته باشند و آن خصوصیات مورد حکم باشد.

س: اصلاً بردارد هم آن جا قید لبی باشد کافی است.

ج: نه اگر بردارد شارع، من عقاب نمی‌شوم. بله ممکن است دامن گیر من بشود مفسده. من که ... می‌گویم بشود. من جهنم که نمی‌روم که، حالا فرض کن که مفسده‌ی آن چیست؟ مفسده‌ی آن مثلاً این است که قلب من خراب می‌شود؟ خب بشود. ببینید آن...

س:؟؟؟

ج: نه اگر عبد دنبال این است این‌ها هم که روحی نیستند. مثل آقای حکیم؟؟؟ می‌گوید حکم را برداشتم. وقتی که شارع حکم را برداشت ... فلذا شما باید چکار بکنید؟ شما باید ...

س:؟؟؟

ج: و الا شما اگر این جوری بخواهید بگویید مگر آن جایی که می‌گوید شراب بخور و الا فلان ضرر را به تو وارد می‌کنم اگر بخواهید این جوری حساب بکنید در آن جا هم باید بگویید خب درست است ولی مفسده‌ی شراب که از بین نمی‌رود که. من باید محاسبه بکنم که آن ضرری که می‌خواهد به من بزند بالاتر است یا مفسده‌ای که از خوردن شراب برای من پیش می‌آید.

س: آن‌جا هم می‌گوید شارع؟؟؟

ج: احسنتم، آن‌جا می‌گوید شارع خودش چکار... وقتی حرمت را برداشته، لابد فکر این‌ها را کرده. همان حرف را همین‌جا می‌زنیم.

س: حرف من همین است دیگر، پس اگر آن را نمی‌خواسته پس؟؟؟ همین را بگذاریم؟؟؟ یکی به میخ می‌زند یکی به نعل می‌زند. این دو تا با هم آوردنش، پس اگر این را می‌خواهید بگویید، آن‌ها را دیگر لازم نیست که بگویید. همین را فقط بگویید که خصوصیات را بر نمی‌دارد و السلام

ج: خب بله دیگر.

س:؟؟؟

ج: خیلی خب، خصوصیت را بر نمی‌دارد. اما در عین حال خصوصیت را که بر نمی‌دارد چرا ما باید اجتناب بکنیم؟ خصوصیت را برداشت دیگر، اما در عین حال شما می‌فرمایید که باید آن که اخف است را مرتکب بشود، آن اشد را مرتکب نشود. اگر بر می‌داشت می‌گفتیم خیلی خب شارع برداشته مثل آن‌جا، مثل آن‌جا که برداشته. شاید خودش تدارک می‌کند. آن ضرری که از ناحیه‌ی این به من وارد می‌شود مثل حرفی که شیخ در عمل به امارات فرموده، مصلحت سلوکیه درست کرده. چون آن‌جا هم همین است، می‌گوید چرا به اماره گفتی عمل بکن، بخصوص برای کسی که راه علم برایش باز است. آن‌جا شیخ برای تخلص از این اشکال که تفویت مصالح لازم می‌آید یا القاء فی المفساد لازم می‌آید. آمده از راه مصلحت سلوکی پیش آمده. یا عده‌ای از راه سببیت پیش آمدند که یک‌جوری حلش بکنند. یا در آن تراحم کذا می‌گویند مجموعاً وقتی حساب می‌شود آن مصالحی که گیرش می‌آید می‌چربد بر آن مفسادی که ممکن است که دامن‌گیرش بشود یا مصالحی که از دستش برود، بنابر طریقیّت محضه که نه مصلحت سلوکی باشد و نه سببیت باشد.

اگر شارع برداشت، معلوم می‌شود که خودش یک کاری کرده، تدارک کرده. اما اگر شارع برداشت، حالا که برداشته، این مهم می‌شود آن وقت.

س: خصوصیات را می‌فرمایید دیگر؟

ج: بله.

اگر شارع فرموده بود حتی من خصوصیت را در این ظرف برداشتم، نه من مختار هستم. اما حالا که خصوصیت را برداشته، پس آن سر جای خودش هست. حالا که سر جای خودش هست امر می‌گوید خب از آن طرف که آن را برداشته شارع، پس آن مفسده از بین نمی‌رود.

س: مفسده را کار نداریم، خصوصیت را برداشته اسم مفسده را برای چه می‌آورید؟

ج: یا حرمتش را ما بگوییم.

س: ???

ج: نه، تراحم می‌شود دیگر. بین آن حرمتی که از حیث آن خصوصیت وجود دارد و آن طرفی که وجود ندارد، پس تراحم می‌شود تراحم که می‌شود خب عقل می‌گوید چی؟ می‌گوید باید این طرف را انتخاب بکند، چون این طرف یک حرمتی هم دارد. درست است در این طرف مترتب است تخلص از آن ابعاد و آن ضرر، و ارتکاب یک محرمی. این طرف تخلص هست ارتکاب محرم توی آن نیست یا اگر ارتکاب محرم توی آن باشد، محرمی است که اخف است و اگر من خودم یک‌جا بین دو تا محرم تراحم برایم پیدا بشود باید مهم را فدای اهم بکنم.

س: خدا خیرتان بدهد، پس آن مفسده را.... پس چه‌جوری می‌شود یکی به میخ می‌شود و یکی به نعل؟ الان آن مطلب را پس نباید؟؟؟ که بله مفاسد را بر نمی‌دارد اکراه برای آن هست که یک ترخیص ظاهری درست بکند، همین را بگوییم کافی است که آقا خصوصیت را بر نمی‌دارد، دار الامر بین چیزی که حرام باشد و چیزی که حلال باشد یا حرمت اخف داشته باشد آن را انتخاب کن،؟؟

ج: حالا کلمه‌ی مفسده شما حرمت معنا بکنید.

س: نه که کلمه‌ی مفسده، اصلاً آن بحث‌ها را باید کلاً حذف بکنیم که بله ادله‌ی رفع اکراه برای چه هست؟ کاری به آن‌ها نداریم. خصوصیات را بر نمی‌دارد. این طرف حرام است آن طرف حلال است باید حلال را انتخاب بکنیم.

ج: نه چرا بر نمی‌دارد؟ علت برنداشتن آن این است. نه این که برای رفع فلان است برای این جهت می‌گوییم. می‌گوییم ادله‌ی اکراه چون به این منظور هست پس بنابراین نمی‌آید در این موارد بیاید آن حرمت را بردارد. چون آن امر اضافی است کاری به آن ندارد. اگر این‌جوری بود که ادله‌ی اکراه، مثل «اوفوا بالعقود» که بعضی‌ها گفتند اوفوا بالعقود، گفتند شرط در ضمن عقد به همان اوفوا بالعقود می‌گوییم باید عمل به آن بشود. چون اوفوا بالعقود یعنی به عقد و بند و بیل‌های آن عمل بکن، وفادار باش. این‌جا هم بگوییم ادله‌ی اکراه می‌گوید چی؟ می‌گوید هر چه مکره‌الیه و هر چه دیگر دارد با مکتنفاتش برداشتم. اگر معنای رفع ما استکرها علیه این بود که هر چیزی که مستکرها واقع شده، او خودش و بند و بیل‌ها و هر چه که با او هست برداشتم، اگر این بود خب بله، اما حالا که این نیست، چون فقط در مقام تخلص ایجاد کردن است. تخلص می‌گوید خودش را بردار، دیگر بند و بیل‌های آن را چرا برداری؟ حالا که بند و بیل‌های آن برداشته نمی‌شود پس آن را می‌خواهیم که بگوییم بند و بیل‌های آن برداشته نشد. حالا که این برداشته نشد آن وقت این‌طوری می‌فرمایند.

این درس چهار، چون وسط‌های آن هم حرف‌هایی است بعضی اشکالات عقلی مطرح کردند که حالا من آن‌ها فعلاً مطرح نکردم. چون فعلاً بحث ما نیست بعداً خواهد آمد این بعضی از فروعی که در اثناء پیش آمد. مثل این که اگر کسی یک‌باره آمد جمع کرد بین آن‌چه که گفته بود، گفته بود یا این کتاب را بفروش؟؟؟ بیع واحد گفت هر دو را فروختم.. این چه جور می‌شود؟ توی آن مسائل ایشان این وسط این مسئله را مطرح فرموده‌اند.

حالا یک مقداری اصل این مطلب، تا حالا این مطلب اضافی ایشان را، ایشان از یک طرف می‌فرماید لا اقول که اکراه از جانب فرد سرایت می‌کند چون این که واضح البطلان است. «لا اقول أن الامر بالطبیعة سری الی المصدق فإنه واضح البطلان» این را نمی‌گوییم اکراه هم نمی‌گوییم. س: می‌گوید امر سرایت نمی‌کند.

ج: نمی‌کند به مصداق.

اما در عین حال می‌فرماید که چون طبیعت عین فرد است، وقتی اکراه بر طبیعت می‌شود این خب باید طبیعت را ایجاد بکند دیگر، پس ملزم و مکره می‌شود که این فرد را... او را در این فرد ایجاد بکند. پس این فرد می‌شود مصداق مکره علیه. حالا من عبارت ایشان را هم بخوانم. می‌فرمایند «أما المصدق الذاتی للطبیعة فیقع مکرهاً علیه و إن کان الاکراه علی نفس الطبیعة لا الفرد لأن الفرد عین الطبیعة فما وُجد هی الطبیعة المکره علیها» آن چیزی که پیدا می‌شود در خارج همان طبیعتی است که اکراه بر آن شده، چون عین هم است. «و ما قیل من أن المکره علیها هی الطبیعة للمصادیق فهو مختارٌ فی المصادیق و کلُّ مصداق وُجد (یا وُجد) فهو باختیاره لا بالاکراه» این حرفی که بعضی‌ها زدند، «مطلوبٌ بأنَّ کلَّ فردٍ وُجد فی الخارج و کان اوّل وجود الطبیعة فهو منطبقٌ علیه بالنسبة للطبیعة المکره علیها» این مصداق آن طبیعت مکره علیها هست. «و لا یعقل وقوعه علی نعت الاختیار مقابل الاکراه» این جا نمی‌توانیم بگوییم این مکره نیست. «و لا یعقل وقوعه علی نعت الاختیار» در مقابل اکراه، اختیار در مقابل اکراه، نه اختیار در مقابل اضطرار و عدم قدرت. نه این حتماً باید گفت که مکره علیها هست. «و الخصوصية المختار لیست موضوعهً للآثر» این که این زمان باشد آن زمان باشد آن جا باشد آن جا باشد این‌ها، این‌ها موضوع اثر نیست. «کالبیع فی مکان کذا أو مع خصوصیات المحتفّة بالطبیعة» تا این که «حتی صارت مثلاً هذا المصدق دون...» که این باعث بشود که این بشود مصداق طبیعت آن نشود، این‌ها دخالتی ندارد. «لکن نفس الطبیعة لا یعقل أن لا تكون مکرهاً علیها بالفرض» این جا نمی‌توانیم بگوییم خود طبیعت مکره علیها در این فرض نیست «و اول المصادیق عین الطبیعة المکره علیها خارجاً لا اقول» باز این جا برای این که کسی ممکن است توی ذهنش بیاید که ایشان باید بگوید اکراه از آن به این سرایت کرده و این‌ها،

می‌فرماید «لا أقول إنّ الامر بالطبیعة سري الى المصدق فإِنَّه واضح البطلان» امر مکره که گفته بع، نمی‌خواهم بگویم این بع او از طبیعت به فرد سرایت کرده بود که این را بفروش. امر نه، روی همان طبیعت است. روی احدهما هست. اما در عین حال چه می‌گوییم؟ «بل أقول إِنَّه بالامر بالطبیعة ملزمٌ و مکرهٌ علی ایجادها بفردٍ ما فیوجده الزاماً و اکراهاً» این ملزمٌ و مکرهٌ علی ایجادها بفرد ما، باید به یک فرد مایی ایجاد بکند، فیوجده الزاماً و اکراهاً. این فرمایش ایشان است.

سؤال این است که تفرقه‌ی بین این دو تا را تصویر آن صعب است که شما از یک طرف بگویید مثلاً این مأموریه هست و از طرفی بگویید امر هم به این تعلّق نگرفته. اگر مأموریه به است پس امر باید داشته باشد تا مأموریه بشود. اگر امر به این تعلّق نگرفته پس این مأموریه نمی‌شود. این چه جور می‌شود این؟ بله این‌جا همان تعبیری که اگر محقق خوئی داشت توی مصباح الاصول و این‌ها، او می‌گفت که این متعلّق اکراه واقع... مضطر است که این را بیاورد. البته آن‌جا اشکال کلام ایشان هم این بود که همین‌طور که گفتیم فقه العقود اشکال کرده، آقای تبریزی امروز دیدم همین اشکال را کرده، که اضطرار هم به جامع است. اما یک وقت ما می‌آییم این‌جا می‌گوییم که تکویناً این آقا چاره‌ای ندارد برای تخلّص که حالا... و ما چه جوری درست می‌کردیم؟ می‌گفتیم که اجازه‌ی تطبیق دارد. به دلالت التزام یا به حکم عقل. می‌گوید تو می‌توانی بر این تطبیق بکنی، بر آن تطبیق کنی، این ملزمٌ و مکرهٌ تکوینی درست است به این که آن چاره‌ای ندارد جز این تطبیق بکند، اما به او بگویی مکرهٌ علیه هستی؟ یعنی خود آن کار، ما این را نتوانستیم تعقل کنیم، خیلی هم تأمل کردیم که جمع بین این دو تا چه جور می‌شود؟ که من بگویم اکراه و امر او و اکراه او به جامع است و جامع را هم قبول دارم که به فرد سرایت نمی‌کند، با این که مبدأ نیامده به فرد، اما مکرهٌ است، مثل این که امر نیامده به فرد، مأموریهٌ است. نهی نیامده به فرد منهی‌عنه باشد. این تصویر این مطلب مشکل است.

بله یک مطلبی است که حالا ... فقط عرض می‌کنم روی آن ... توی اصول هم مطرح است توی فقه هم مطرح است که ما یک احدهما دو جور بعضی‌ها تصویر کردند یک احدهمای جامعی داریم، یک احدهمای مصداقی داریم. یعنی یک وقت مفهوم احدهما را در نظر می‌گیریم یک جامع، یک احدهما وقتی گفته می‌شود این مثل این که مثلاً یک کسی گرسنه است، بعد دو تا نان این‌جا وجود دارد. این به جامع نیاز دارد یا به این و این؟ این‌جا می‌گوییم به احدهما. احدهما یرفع الجوئه، یا جوئه، این احدهما که یرفع الجوئه، یعنی آن جامع، جامعی؟؟؟ اگر این جوری بگوییم فرق آن وقت می‌شود بین آن جایی بفروشی یکی از این دو تا را، یا یکی از این دو تا کار را انجام بدهد یا جامع را امر بکند، جامع تعصبی را امر بکند. یا احدهمای مفهومی جامع آن جوری را بگوید. س: احدهمای مفهومی را مثال بزنید.

ج: همین عنوان ادهما.

س: نه مثال بزید.

ج: مثلاً در واجب تخییری گفتند امر رفته ... می‌گوید که یا اُعتق رقبةً أو صم ستین یوماً أو اطعم ستین مسکینا، می‌گویند آن‌جا نه این، نه این، نه این، امر روی جامع رفته. چرا؟ برای این‌که تعریف وجوب این است که لایجوز ترک آن، این‌که یجوز یجوز یجوز، آن‌که وجوب دارد جامع است. آن‌هایی که تفکرشان این است. این جامع بماهو جامع است بله آن قابل ترک نیست. اذن در ترک ندارد آن جامع. ولی مصادیق، آن عدل‌ها، هر کدام اذن در ترک دارد پس حقیقت وجوب در آن‌ها نیست. خب یک عده هم آمدند گفتند ما در آن‌جا می‌گوییم وجوب مشروط است که تصور کردند یا وجوب خاص مشروب به کذا است که آقای عراقی مثلاً تصور کرده.

با این فرمایش ایشان حالا تأملی بفرمایید، حالا وقت گذشت. این فرمایش امام رضوان‌الله علیه هست در جلد دوم، صفحه‌ی ۹۴-۹۵.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.